

سکولاریته

یا

چیزی موجود است که میرقصد

هستی = حرکتِ شاد

در فرهنگ ایران

زمان ، گیاهی بود که هرروز ،

خدائی دیگر از آن میرُست

زمان ، گیاهی بود که هرروز ،

گلی و خوشه ای دیگر از آن میرُست

زمان ، گیاهی بود که هر روز ،

آهنگی و ترانه ای دیگر از آن نواخته میشود

سکولاریته به این سراندیشه باز میگردد که « وجود ورقص ، باهم اینهمانی دارند » . وجود ، میرقصد ، حرکتش ازشادی ، جداناپذیر است . آنچه میرقصد ، تکوین می یابد (=هستی می یابد) . فرهنگ ایران ، با این

اندیشه آغاز شد . واژه « ره خس » در کردی ، هنوز نیر ، به معنای « رقص ، و تکوین یافتن » با هم است . این سراندیشه ، در بشقاب نقره ای که در موزه شهر پترزبورگ از دوره ساسانیان مانده است ، نمایانست . سیمرغ ، در حال زائیدن « رام » است . رام ، که نخستین تابش و پیدایش سیمرغست ، در حال رقص و شادی ، با خوشه انگوری در دست میباشد ، که پیش منقار سیمرغ نگاه داشته است ، از سیمرغ ، زائیده میشود . این بیان « آفرینش گیتی بطور کلی » است . گیتی از سیمرغ ، رقصان ، پیدایش یا تکوین می یابد . این سراندیشه را نمیتوان بدین خلاصه کرد که « جنبش و وجود باهمند » . این اندیشه ، بیشتر از این اندیشه است که « چیزی وجود دارد ، که جنبان است » . نه تنها چیزی وجود دارد که می جنبد ، بلکه چیزی وجود دارد که میرقصد . تفاوت مفهوم « رقص » با « جنبش » آنست که در رقص ، جنبش و نظم ، آمیخته باشادی و خوشی است ، و در رقص ، نمیتوان جنبش و نظم را از شادی و خوشی ، بُرید و پاره ساخت . در رقص ، جنبش از شادی ، جدا ناپذیر است . اینها ، همزادند . این اندیشه ، درست با الهیات زرتشتی ، فرق کلی دارد که اهورامزدا ، در آغاز ، آفریدگان را « بی جنبش » میآفریند . اهورامزدا ، در آفرینش مینوئی که آفرینش نخستین است ، همه چیزها را ، بی جنبش و بی اندیشه و ناملموس میآفریند . در بندهش میآید که « پس او به مینوئی ، آن آفریدگان را که برای مقابله (با اهریمن) با آن افزار در بایست ، فراز آفرید . سه هزار سال آفریدگان به مینوئی ایستادند که بی اندیشه ، بی حرکت و ناملموس بودند » . اهورامزدا ، زمانی بیکران در روشنی بیکران بود (که بیان ایستائی و سکون همیشگی است) . اهورامزدا ، از « همه آگاهی = علم جامع = روشنائی ساکن بیکران » میآفریند . چون روشنی بیکران ، به معنای « معلومات آماده از همه چیز » است . علم ، دیگر روند جستجو و اندیشیدن نیست ، بلکه در مرحله پایانی خودش ، به شکل معلومات و روشنائی یکدست هست . اهورامزدا و یهوه و پدر آسمانی و الله ، نیاز به اندیشیدن ندارند . اینست که هیچکدام از این خدایان و الاهان ، نمیاندیشند ، بلکه « گنجینه بیکران معلومات » هستند ، و حتا الله ، « عقل » را نیز خلق میکند . به عبارت دیگر ، عقل ، تابع معلوماتست ، نه « آفریننده و جوینده علم » . الله ، خودش ، نیاز به عقل ندارد . این بدان معناست که از معلومات ، که در واقع بی جنبش است (چون اندیشیدن و جستن و

پژوهیدن ، جنبش است) ، نخستین تابش و پیدایشش نیز ، بی جنبش و بی اندیشه است . سیمرغ ، با بال گسترده اش ، نشان « رقص باد = گردباد = توفان » است ، که بیان جان (زندگی) و عشق (همبستگی) است . « باد » ، در کردی به معنای « پیچ » است (گردباد ، می پیچد) و پیچیدن ، در فرهنگ ایران ، نماد عشق است (اشق پیچان = پیچه = مهربانک = سن رام) . که خدای رقص و موسیقی و شعرو شناخت است ، از جان (زندگی) و عشقی زاده میشود ، که نماد اوج جنبش است (سیمرغ گسترده پر = نسر طائر) . بخوبی دیده میشود که در نخستین آفرینش اهورامزدا ، جنبش ، حذف شده است . نه تنها جنبش ، حذف شده است ، بلکه از آن ، « جنبش با شادی که رقص باشد » ، حذف شده است . « حرکت = ارک » ، چنانچه دیده خواهد شد ، در اصل ، جنبش چرخ و چرخ زنی و رقصی بوده است ، حتا « جنبش » نیز ، حرکت نوسانی است (منارجنبان) و ما بدشواری میتوانیم این واژه ها را در معنای متداول کنونی ، بکار ببریم . پیوستگی « وجود با رقص » ، حاوی این معناست که « گیتی را از جشن نمیتوان برید » . زندگی ، باید جشن باشد ، تا زندگی باشد . در هر زندگی ، به « زنده » ، « خوش » گفته میشود . بریدن زمان فانی (= گیتی) از زمان باقی ، بریدن جنبش ، از جشن هست . بدینسان ، عمل و حرکت در زندگی در گیتی ، فاقد برآیند « جشن » میشود ، و طبعاً ، جشن ، به زمان باقی ، تبعید میشود . عمل ، در گیتی میشود ، ولی جشن آن ، در آخرت و ملکوتست . اینست که آدم و حوا بلافاصله ، پس از نافرمانی ، برای همیشه از بهشت (جشن) رانده میشوند ، و از این پس ، عملشان ، بی جشن است . چنانکه در سفر پیدایش باب سیم (تورات) میآید « پس بسبب تو زمین ملعون شد ، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد . خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی » . ویژگی شادی و خوشی و جشنی ، با تبعید آدم از بهشت ، از عمل نیز ، بریده و حذف میگردد . ولی مولوی میگوید :

من عاریه ام ، در آن که خوش نیست چیزی که بدان خوشم ، من آنم
 در کشتی عشق ، خفته ام خوش در حالت خفتگی ، روانم
 انسان ، فقط در خوشی ، وجود دارد . جائی که ناخوش است ، در آنجا
 غریب و بیگانه و تبعیدیست . او در چیزی « هست » که « خوش

هست» پس انسان موقعی در گیتی هست که در جشن و خوشی زندگی بکند . کاهش «رقص = جنبش با شادی» ، به «جنبش خالص، بی شادی» ، چیزی جز همان امتداد بریدن دو زمان از هم ، نیست . شادی و خوشی ، از رقص ، بریده میشود ، فقط ، جنبش مکانیکی و فیزیکی باقی میماند . انسان ، می جنبد و کار میکند و عمل میکند ، ولی اینها هیچکدام ، با شادی و خوشی و کام ، پیوندی ندارند . با این بُرش هست که «تصاویر بهشت و دوزخ در فراسوی گیتی و پاداش و کیفر در آنجا» به وجود میآید . جنبش های انسان در گیتی ، با جشن سازی از زندگی در گیتی ، از هم گسسته میشوند . در شاهنامه ، در همان داستان «آزمودن موبدان زال را» ، این مفهوم از زمان نیز، در تصویری میآید .

دواسبی که میتازند (یکی شب است و دیگری روز ، در واقع ، یکی تاریکی است و یکی روشنایی) ولی هیچگاه به هم نمیرسند . همیشه از هم پاره و بریده اند . درست وارونه اندیشه پیشین از زمان، که روز از شب میزائید، و سپس، باز به زهدان یا گورشب باز میگشت، تا فردا رستاخیز یابد . با آمدن دین میترائی ، این اندیشه کم کم تغییر میکند ، و در الهیات زرتشتی ، این اندیشه «بریدگی تاریکی از روشنایی» ، که همان بریدگی زمان (پیدایش دو زمان مختلف) است ، و چنانچه خواهیم دید ، بریدگی «وجود» از «شادی و جشن» است ، خالص ترین عبارت بندی خود را پیدا میکند . تاریکی ، اینهمانی با اهریمن می یابد و روشنی ، اینهمانی با اهورامزدا می یابد .

در بندهش دیده میشود که اهورامزدا ، همیشه در نیمروز (روشنی بیکران) است . بسخنی دیگر ، جایگاهش همیشه در «حد اعلائی نور» است . به عبارت دیگر، گوهرش ، نور است ، و با تاریکی (ظلمت) ، هیچگونه خویشاوندی ندارد . این اندیشه به ادیان دیگر نیز ، به ارث میرسد . الله نور السموات و الارض میشود و الله با علم و حکمتش که نورند ، بواسطه رسولانش ، مردمان را از ظلمت ضلالت بیرون میآورد . به عبارت دیگر ، اهورا مزدا ، خود را از تاریکی ، بریده است . از این رو «کرانمند» خوانده میشود . «کرانیدن = که رانیدن» ، به معنای گسستن و پاره کردنست (شرفکندی) . به عبارت دیگر ، اهورامزدا ، پیدایش نمی یابد . در حالیکه دیده خواهد شد که خدایان ایران ، همه از هم ، پیدایش می یابند . گیتی ، چیزی جز پیدایش خدایان از همدیگر نیست . حتا اهورامزدا، گیتی

را نیز در نیمروز (حداعلای نور) خلق میکند . « راستی » را از روشنی ، میسازد . درحالیکه در فرهنگ ایران ، راستی ، پیدایش گوهر انسان یا خدا ، از تاریکی بود . بدینسان ، روشنی ، از تاریکی ، وروز ، از شب ، و سکون ، از جنبش ، و بالاخره زمان ، از هم بریده میشوند .

دربخش چهارم بندهش (۳۸+۳۹) میآید که : « تا پیش از آن که اهریمن آمد ، همیشه نیمروز بود ... » . همچنین دربخش سوم بندهش (پاره ۲۹) میآید که « ماه و خورشید و آن ستارگان ، تا آمدن اهریمن ، ایستادند و نرفتند . زمان به پاکی میگذشت و همواره نیمروز بود . پس از آمدن اهریمن ، به حرکت ایستادند و تا فرجام از حرکت نایستند » .

تا پیش از آمدن اهریمن ، همیشه حداعلای روشنی یکنواخت و ثابت است و این مفهوم تازه « کمال » است . کمال و بینش حقیقت (همه آگاهی) ، همیشه ساکن و ثابت و تغییرناپذیر است . نماد این ، ایستادن خورشید روشن در میان آسمانست که همان نیمروز باشد . اینست که الهیات زرتشتی ، زمان را به سه بخش میکند ۱- بخشی که روشنی کامل و بیحرکت هست ۲- بخشی که تاریکی خود را با روشنی میآمیزد و در این بخش ، حرکت هست . گیتی ، همین آلودگی زمان با حرکت است که درگوهر خود ، دیگر ، شادی و خوشی ندارد ، بلکه اهورامزدا ، شادی را فقط برای تحمل درد درگیتی ، خلق میکند و ۳- بازگشت به حالت نخست ، که باز حداعلای روشنی و بیحرکتی است . زندگی در گیتی ، همان مسئله بخش دوم است .

با بریده شدن روشنی از تاریکی ، روشنی ، دیگر از تاریکی ، پیدایش نمی یابد ، بلکه روشنی ، فقط از روشنی پیدایش می یابد ، و همچنین تاریکی از تاریکی . از این به بعد ، گیتی و زمان کرانمند (بخش دوم) ، جایگاه کارزار تاریکان با روشنان میگردد . زمان بیکرانه (زمانی که در آن بریدگی نیست) ، درواقع ، سکون درحالتیست که کمال شمرده میشود . ولی با بریده شدن زمان ، کارزار همیشگی میان تاریکی (کفر) و روشنائی (ایمان به نور) پیدایش می یابد . از این پس ، پدیده دشمنی و جنگ ، بنیاد گیتی میگردد . درواقع ، گیتی جایگاه کارزار است نه جشنگاه . گیتی ، جایگاه جشن و مهر نیست ، بلکه جایگاه کارزار روشنان با تاریکانست که باهم آشتی ناپذیرند ، و درگوهر ، از هم بریده اند . دارالحراب و دارالسلام اسلام ، درهمین اندیشه زرتشتی گری ریشه دارد . اهریمن و دیو ، گوهرش تاریکست ، و هرگز نمیتواند تحول بیابد ، و از او روشنی

پیدایش یابد ، پس باید اهریمن (تاریکی و حرکت) ، نابود ساخته شود . چون با اهریمن ، « جنبش » میآید ، که در واقع ، نماد ناپاکی و اهریمنی است ، و جنبش نیز باید از بین برود ، تا امکان بازگشت به روشنی بیکران و بهشت پدید آید . و این اهریمن است که دوست سرود و جشن و موسیقی است . جشن ، که رقص است ، اهریمنی است . این ها ، پیایندهای منطقی- آمدن اهریمن- تاریک ، با حرکت ، و بازمان کرانمند ، به گیتی بود .

پیدایش روشنی از تاریکی ، که « رویش » و « زایش » و جوشش (آب از چشمه و چاه و قنات) باشد ، متلازم پدیده « جشن » بود . در فرهنگ سیمرغی ، زمان ، روند جشن است . زمان ، روند همیشگی پیدایش و رویش و زایش و جوشش است . جشن خرمن و جشن زادن (زاج سور) همه ریشه ، در سراندیشه « پیدایش » دارند . « پیدایش » که پدیدار شدن و تکون یافتن و به وجود آمدن است ، شادی و خوشی است . اینست که زمان ، خانه پایکوبی همیشگی است .

آن خانه که پیوسته درو بانگ چغانه است

از خواجه بپرسید که این خانه ، چه خانه است ؟

هر ذره که می پوید بی خنده نمی روید

از نیست سوی هستی ما را که کشد؟ خنده

گیتی (=مجموعه جانها) و هرچه درگیتی است، پیدایش (= generation) می یابد. خدایان هم همه بدون استثناء ، پیدایشی هستند یکی از دیگری پیدایش می یابد . از این رو ، « پیدایش » ، روند همیشگی جشن و شادی و خوشی است ، چون متصل به حرکت است . جشن ، جیژن (دورخود چرخیدن) رقص است . به محضی که روشنی از تاریکی بریده میشود ، و روشنی فقط از روشنی است ، بلافصله سراندیشه « خلق با اراده = با مشیت » پدیدمیآید . با یک تصمیم (=خواست) ، بدون رویش و زایش و جوشش، در زمان، وجود می یابد . از این پس ، گیتی و زمان ، پیدایش از بنی نیست و نمیروید و پهنای فراخی نمی یابد و از یک اصل ، نمیگسترد ، بلکه با اراده (خواستی که از روشنی = معلومات کل برخاسته) یهوه و پدر آسمانی و الله ، و با خواست اهورامزدا ، ساخته و خلق و صنع و جعل میشود . گیتی ، از یهوه و پدر آسمانی و الله ، پیدایش نمی یابد . سراندیشه پیدایش گیتی و زمان از بن ، حذف میگردد، و طبعاً « ایده جشن » که متلازم ایده « پیدایش یکی از دیگری و بستگی کل هستی ، از خدا گرفته تا

انسان « نابود ساخته میشود. بیهوش و پدراسمانی و الله ، در مخلوقاتشان ، گسترش نمی یابند و از هم بریده اند. دیگر، جنبش ، رقص نیست، یعنی آمیخته با شادی نیست . **عمل و کار، درخودش ، شادی نمی آورد** . از این پس ، پاداش و کیفر عمل ، که تا به حال از خودعمل و درخود وجود انسان بود ، از ذات عمل و از ذات اندیشه ، بریده میشود . **کل تاریخ (روند زمان کرانمند در گیتی) ، در راستای پاداش و کیفر در پایان ، توجیه و تاویل میگردد . جشن (بهشت + سعادت ابدی) در پایان زمان کرانمند ، پدید میآید . جشن حقیقی ، در روند زمان ، در گیتی نیست . از این پس ، « جنبش» ، متلازم و همبسته و همگوه با « شادی و خوشی » نیست . این بریده شدن روشنائی از تاریکی ، همچنین بریده شدن « سکون یا ناگذرا بودن » از « حرکت » است . چنانکه دیده شد، حرکت در واقع با اهریمن میآید . همچنین در تورات ، حرکت (= تاریخ) در واقع با ابلیس میآید . با آمدن ابلیس است که نخستین واقعه که طرد آدم و حوا از باغ عدن است، روی میدهد، و با این واقعه ، حرکت در تاریخ آغاز میشود. بیرون انداخته شدن و تبعید و طرد از بهشت ، نخستین « حرکت و عمل توأم با شومی و درد » است . انسان ، در هر عملی ، از بهشت و جشن ، بریده میشود . مطرود شدن از بهشت یا جشن ، یکبار برای همیشه نیست ، بلکه این عمل ، « **بُن مطرودیت در هر عملی** » است . عمل درخودش و ازخودش ، دیگر شاد و خرسند نیست . ناخشنودی، گوهر همه اعمال و افکار انسانست . آرامش و سکون بهشتی بهم میخورد، و آدم و حوا، از جشنگاه در هر عملی ، بیرون انداخته میشوند . « حرکت بطور کلی » ، شومی و تباهی و لعنت ابلیسی را دارد . حرکت و تغییر و تحول و طبعا ، « پیدایش » ، نفرین کرده و طرد میگردد . « **الاهان خالق** » ، جایگزین « **خدایان پیدایشی** » میشوند . البته باید در پیش چشم داشت که **اراده** که از « روشنی = گنجینه همه معلومات، که در قرآن ، علم نامیده میشود » برخاسته ، همان تیزی و **برندگی تیغ روشنی** را دارد . چنانکه معنای واژه « خواست » ، همان « جزیره کوچک بریده از ساحل » میباشد .**

در فرهنگ ایران ، این اندیشه پیدایش گیتی و خدایان از همدیگر و همچنین از یک بُن، که بیان « **روند حرکت زمان** » است ، در « **درخت زمان** » تصویر میشود .

تحول سراندیشه « زمان » در ایران ، بستگی با تحولات شیوه زندگی و سیاست و قانون ودین دارد . فرهنگ سیمرغی ، استوار بر سراندیشه ای از زمان بود، که میتوانست زندگی را در گیتی ، سکولار کند . زندگی در گیتی ، باید واقعیت یابی « جشن همگانی » باشد . درحالیکه مفاهیمی که از « زمان » در الهیات زرتشتی پدید آمد ، گیتی را تبدیل به جایگاه کارزار میان اهورامزدا و اهریمن میکرد . زمان ، خلق میشود تا اهورامزدا با اهریمن بجنگد و بر اهریمن چیره گردد . زمان کرانه مند ، برای این کارزار همیشگی در زمان است . خلق زمان درگیتی ، برای آنست که تاریخ بشریت ، فقط در راستای کیفر و پاداش اعمال افراد و جامعه ها تاءویل گردد . سراندیشه زمانی را که فرهنگ سیمرغی آورده بود ، برغم چیرگی الهیات زرتشتی ، برغم تقسیم دنیا به دارالحرب و دارالسلام (که سپس مرده ریگش به اسلام رسید) ، در ایران درمیان طبقه پائین ، باقی ماند ، و در همان الهیات زرتشتی نیز موبدان نتوانستند آنرا ریشه کن سازند . در این فرهنگ ، زمان ، جشن بود . یک تلفظ جشن درکردی ، چیزه ن است که همان « گیژهن » است که از همان ریشه « گیج » میآید . و این واژه در اصل به معنای چرخیدن و گردیدن است . مثلاً به پاشنه در ، که در ، به دورش میچرخد ، گیژن و گیجه نه میگویند . یا به گردباد ، گیژه له میگویند و به گرداب ، گیجاو گفته میشود . و گیج دان ، چرخاندن است و به بازی به دور خویش ، چرخیدن ، یا « گیژه وانک » میگویند . در واقع ، یک معنای جشن ، به دور خود چرخیدن ، یعنی رقصیدن بود . ماه در آسمان میرقصد ، چون به دور خود میچرخد . به عبارت دیگر ، سیمرغ ، خدای ایران و بهمن که اصل جهان باشد و ماه ، نخستین تابش اوست ، رقصانند . و زمان ، با چرخش و گردش ماه کار دارد . از این رو زمان ، رقص است . و رخس که درکری همان رقص باشد به معنای « تکوین یافتن » هم هست . گیتی ، در رقص ، تکوین می یابد . فلسفه زمان در فرهنگ زرخدائی و پیوند « خدایان جشن » با گیتی در هر روزی ، از این اندیشه ، گسترده میشود که زمان ، بن دارد . در درک تصویری که آنها از بن زمان میگردند ، میتوان خویشی خداوندان ایران را باهم که جشن سازی هر روز ، خویشکاری یکی از آنهاست دریافت . ایزد و یزدان ، اساساً به معنای «

نوازنده نی یا موسیقی زن « است ، و کار همه خدایان ایران که خدایان زمان هستند آنست که در هر روزی ، جشن بیافرینند .
زمان ، در فرهنگ ایران ، مانند همه چیزها ، « پیدایش از بُن » است ، و طبعاً ، جشن همیشگیست . در فرهنگ ایران هر چیزی باید از بُنی ، پیدایش یابد . هیچ چیزی ، مخلوق و مصنوع و مجعول نیست . هر روز ، خدائی از خدای پیشین ، پیدایش می یابد، و هر روز، روز زادن خدای دیگر از خدای پیشین است که باید جشن گرفت . هر روز، زادروز یک خداست. در مقاله بعدی این بحث گسترده میشود .